

هو العليم

# ديدگاه اهل معرفت راجع به واقعه عاشورا

عنوان بصرى – جلسه ۲۲۸

استاد

آية الله حاج سيد محمد محسن حسينى طهرانى  
قدس الله سرّه

أعوذبالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
وصلّى الله على سيّدنا ونبينا أبي القاسم محمّد  
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

به مناسبت فرا رسیدن ماه محرم و ایام منتسب به سید الشهداء علیه السّلام من مناسب دیدم که چند کلمه‌ای در کیفیت نگرش انسان به این واقعه و این قضیه و آنچه که مد نظر بزرگان و اولیاء در ارتباط با این مسأله هست بیردازیم بر حسب مجال و مقدار ادراک و فهم خود.

و آنچه را که مرحوم آقا رضوان الله علیه در رابطه با این مسأله در نوشتجات خودشان مطالبی فرمودند و پرده از روی بعضی از اسرار و حقایق مخفیہ برداشتند، خب طبعا بعضی از روی عدم ادراک صحیح و بعضی هم از روی تعصب و انانیت بر ایشان خرده گرفتند و نسبت به آن مطالب انتقاداتی را مطرح کردند و می‌کنند. البته نیت و نظر ما بر این بود که در آن کتابی که در دست تالیف داشتیم و فعلا متوقف شده به نام تاریخ [سیمای] عاشورا به طور مفصل در آنجا این مسأله را باز کنیم، اما خب حالا خیلی به نحو اجمال و در عرض چند دقیقه‌ای نسبت به این مطلب عرائضی عرض می‌شود.

به طور کلی این واقعه عاشورا یک واقعه منحصر به فردی در تاریخ است، یعنی یک قضیه‌ای است که نمی‌شود همینطور فقط به آن به عنوان یک مسئله‌ای که از روی اتفاق و صدفةً پیش آمده انسان به این مسئله نگاه کند.

خب ما برای مراسم سوگواری راجع به همه بزرگان و اولیا دین مجالس عزا داریم، راجع به پیغمبر، حضرت صدیقه کبری، امیرالمؤمنین، امام مجتبی و همینطور سایر ائمه علیهم السلام مجالس عزاداری هست، سوگواری هست، و به خاطر احیاء ذکر امام علیه السّلام، که نفس مسئله احیاء ذکر آنها واجب است و لازم و ضروری است. چون امام علیه السّلام رکن دین است، بلکه مهمترین رکن دین است و باید نام او را همیشه زنده نگه داشت به عنوان یک فریضه و وجوب. غیر از سایر افراد حالا به هر مرتبه‌ای می‌خواهند باشند، افراد در هر درجه‌ای، اینها خب افرادی هستند می‌آیند می‌روند، صلحا، عبّاد، اشخاص مختلف، ولی ذکر و نام آنها لازم

نیست و واجب نیست، امام رکن دین است همانطوری که انسان دین خود را باید زنده نگه دارد و بپا نگه دارد و متوجه مبانی آنها باشد و مرور کند نسبت به مبانی و نسبت به قوانین و نسبت به آموزه‌های دین مواظب باشد پیگیر باشد چه بکند و چه کاری نکند، چه دستوراتی را انجام بدهد و چه مسائلی دوری کند، خود احیاء ذکر امام علیه‌السلام این واجب است و این احیا به صور مختلفی می‌تواند تحقق پیدا بکند. انسان مطالبی را بگوید بنویسد، صحبت‌هایی داشته باشد برنامه‌هایی داشته باشد و یکی از آنها خب مجالسی است که در آن مجالس ذکر امام می‌شود و به واسطه ذکر امام انسان در آن فضای ولائی آن امام قرار می‌گیرد و علاوه بر اینکه از آن نفحات و برکات معنوی و انوار ساطع و از نفس آن امام بهره‌مند می‌شود نسبت به آن مبانی و قضایا و حقایقی که باید به آنها ملتزم باشد خب اطلاع پیدا می‌کند و این یک مطلبی است که باید به آن بیشتر توجه کرد.



مرحوم آقا رضوان الله عليه می فرمودند در این مجالس باید در آن حال و هوا و مطالب آن امام صحبت کنید. خب دیده می شود که بعضی ها فرض کنید وقتی صحبتی می کنند راجع به یک قضیه ای، یک مسئله ای را مطرح می کنند و بعد هم می گویند امروز روز شهادت فلان امام است و همین! یک ذکر مصیبتی و هیچ مطلبی از آن امام نقل نمی شود. خب این صحیح نیست، باید آن مجلسی که مربوط به آن امام است، مثلا مربوط به امام باقر علیه السلام، راجع به صحبت های امام باقر، مطالب ایشان، روایاتی که از ایشان آمده، مسائل مختلف، وضعیت ایشان، کیفیت ارتباط ایشان با افراد که خب هر کدام از ائمه ما یک دریایی از این معارف دارند، آدم مطالب مختلف را اگر چه مطالب مفید و خوب و صحیحی است می تواند در مناسبت های دیگر هم بگوید اما آنچه را که مربوط به امام علیه السلام است خوب است که انسان در همان فضا صحبت کند تا اینکه استفاده بیشتری از این مطلب داشته باشد.

راجع به قضیه سیدالشهدا مسئله فرق می کند، یعنی این واقعه آن حضرت یک واقعه استثنایی استف یعنی یک مطلبی است جدای از مسئله سوگواری و احیا و این مطالب، و یک داستان دیگری است. یعنی انسان وقتی که به قضیه عاشورا نگاه می کند می بیند که در این قضیه عاشورا یک واقعه ای اتفاق نیفتاده که بیایند یک عده ای در قبال عده ای دیگری قرار بگیرند و آنها بر اینها غلبه بکنند و اینها را به شهادت برسانند و بعد هم برای آن ذراری و برای اهل بیت آن مسائل و آن قضایا و آن مطالب را پیش بیاورند.

این نشان می دهد که يك مسائلی است که باید اتفاق بیفتد، یعنی يك جریانی است که این جریان برنامه ریزی شده، مدیریت شده، هر قدمش روی حساب است، هر مسئله اش روی حساب است، از آن واقعه ای که در مدینه اتفاق افتاد و منجر شد به خروج سیدالشهدا علیه السلام از مدینه و آمدن به مکه و افرادی که می آمدند و به آن حضرت ایراد می گرفتند و به نظر خودشان هم ایراد صحیح بود، وقتی که سوال می کردند که خب برای چه شما این کار را می کنید؟ دیگر حضرت نسبت به بعضی ها می گفتند که خب چه کار کنم در اینجا؟ من نمی توانم ... و بعد می گفتند نمی دانم در فلان جا شما بروید! حضرت می گفتند آنجا ایراد دارد. بالاخره نسبت به بعضی از موارد می فرمودند که این راهی است که من باید این راه را طی کنم، ان الله شاء یرانی قتیلا، خدا می خواهد مرا در این راه کشته ببیند و نسبت به اهل بیتشان می گفتند ان الله شاء یراهن سبایا، خدا می خواهد اینها را اسیر ببیند. یعنی جریانی است که این جریان باید طی شود.

در عین اینکه راه یک راهی است که چاره ای هم غیر از آن نیست. یعنی یک مسئله ای است که در آن مسئله باید افراد دنبال این مطلب بروند، افراد باید دنبال این برنامه تعیین شده حرکت کنند. و این نکته ای است که انسان را وامی دارد که یک قدری به بالاتر از مسئله مصیبت و این قضایای عجیب و غریب و جانگدازی که

اتفاق افتاد توجه داشته باشد، فقط به عنوان مصیبت به این مسئله نگاه نکند.

مثلا در قضیه حضرت مسلم ابن عقیل خب حضرت ایشان را فرستادند برای کوفه، وقتی که مسلم از مکه بیرون می‌آید در بین را یک مرتبه مصادف می‌شود با یک صیادی که یک حیوانی را شکار کرده و آن را

به

اصطلاح از بین برد و هلاک کرد و این در ذهنش و در نفسش یک مسئله‌ای پیدا شد، یک تفرقی زد که حالا عاقبت این قضیه چه می‌شود؟ برگشت به مکه و جریان را به سیدالشهدا علیه‌السلام عرض کرد که من داشتم می‌رفتم یک همچین چیزی را دیدم و چیزی در [ذهن] من خطور کرد، حضرت فرمودند خب مطلب همین است. یعنی خب حالا به من چه می‌خواهی شما بگویی؟ حالا صیاد هم آمد... فرض بکنید قضیه همین است، اگر می‌خواهی یعنی راه همین است. و حضرت مسلم با این نیت دوباره برگشت و رفت در کوفه و به آن مسائل پرداخت.

تمام مسائل همه روشن بود، در بعضی از نوشته‌ها من می‌بینم که می‌گویند سیدالشهدا اطلاعی [از جریانات کربلا] نداشته یا اینکه مثلاً بعضی‌ها خواستند که یک مقداری هم جنبه امامت و اطلاع بر مسائل و مغیبات و اینها را حفظ کنند و هم آن جنبه ظاهر را، گفته‌اند که خودش را از ادراک نسبت به حقایق دور نگه می‌داشت!! یعنی چه دور نگه می‌داشت؟! یا آدم می‌داند و یا نمی‌داند دیگر، این که نگذارد بفهمد این دیگر معنی ندارد. مثل اینکه من می‌دانم فرض بکنید که در این پارچ آب است بعد این را از خودم بگیرم ندانم، خب دارم می‌بینم این که دارم می‌بینم، خب دیدم دیگر، معنی ندارد که انسان خودش را...

از هنگامی که سیدالشهدا به دنیا آمدند این قضیه کربلا به انحاء مختلف از زبان رسول خدا و همینطور امیرالمؤمنین و اینها بود تا وقتی که این واقعه اتفاق افتاد. بعد در جریان حضرت مسلم شما نگاه می‌بینید حضرت مسلم در واقعه‌ای که منزل هانی اتفاق افتاد و ابن زیاد آمد خب مسلم بود بر اینکه اگر در آن مجلس ابن زیاد را از بین می‌برد به یک ضربت کار تمام بود دیگر، نه کربلایی اتفاق می‌افتاد، نه دیگر عاشورایی اتفاق می‌افتاد و سیدالشهدا هم آمده بودند و حکومت تشکیل داده بودند و چه و چه، دیگر هیچ این قضایا نبود، این مسائل دیگر نبود، این سینه زدن‌ها و زنجیر زدن‌ها و در سر زدن‌ها دیگر نبود، این عزاداری‌ها دیگر نبود توجه می‌کنید؟ این مجالس خب دیگر نبود تمام شده بود. آدم برای چه عزاداری کند؟ دیگر وقتی که عاشورایی در کار نیست، کربلایی وقتی در کار نیست، آدم برای کی عزاداری کند؟ هیچی دیگر نبود، این گریه کردن‌ها دیگر نبود این اظهار ناراحتی‌ها نبود، توجه می‌کنید چی می‌خواهم عرض می‌کنم دارم می‌برم به یک سمت دیگری مطلب را، این قضیه عاشورا خب یک قضیه دردناکی است طبیعی است دیگر، به خاطر دردناک بودنش ما عزاداری می‌کنیم، وگرنه اگر یک قضیه عادی اتفاق می‌افتاد، خب یک مسئله‌ای مثل سایر مسائل دیگر، خب دیگر این دلیلی نداشت، خب به طور کلی اینکه مردم الان در سر می‌زنند، در سینه می‌زنند، این کارها همه به خاطر این است که یک همچین واقعه مولمه‌ای رخ داد که واقعا در جنایت و در قساوت و در سنگدلی خب دیگر رودست نداشت. واقعه‌ای که به طفل شش ماهه هم رحم نکردند، کی در دنیا می‌آید یک همچین کاری انجام بدهد؟ کی می‌آید یک همچین مسئله‌ای را بخواهد انجام بدهد؟ اگر کسی با کسی جنگ







دارد خب بزرگ هستند آن می زند این می زند، آن کشته می شود آن می کشد، اما به طفل شش ماهه و طفل ده سال و هفت سال و اینها که دیگر کسی کاری ندارد.

این حضرت مسلم در آن روز چرا ابن زیاد را در منزل هانی از بین نبرد؟ تا دیگر بساط را تمام کند، دیگر تمام شد، که تمام شد، قطعاً، یعنی حضرت مسلم با آن موقعیت و با آن سن و با آن درک و با آن فهم این مطلب به ایشان نرسیده بود؟ خب یک بچه پانزده ساله هم این را می فهمد چه برسد به اینکه ... خب همه فتنه‌ها زیر سر این مرد است و این هم اگر از بین برود خب تمام شد فاتحه دیگر هیچ خبری نیست و سید الشهداء هم که خب در راه است و صحیح و سالم می آید و کوفه را هم مقرر خودش قرار می دهد و خلاصه بساط یزید این حرفها را هم برمی چیند.

همه این مطالب را جناب مسلم ابن عقیل در ذهن آورد و همه را مرور کرد، یک یک به این نقطه‌ها توجه کرد، و تمام این مطالبی که الان من خدمتتان دارم می گویم آن هم در همان موقع پشت پرده اینها را یک یک در ذهن آورد، هی دستش می رفت به شمشیر، حالا من دارم اینطور می گویم، لابد اینطور بوده دیگر دوباره دستش را می آورد کنار، اینقدر صبر کرد که آن هانی هم دیگر صدایش درآمد که بابا چه خبر است، خب بابا آب می خواهم، تشنه هستم، چرا آب نمی آوری؟ این علامت بود که ایشان بیاید و کار را تمام کند.

حضرت مسلم فقط تنها مطلبی که به نظرش رسید این بود من فرستاده مولای خودم هستم، مولای من چه کسی است و چه هدفی دارد؟ و از چه جهت مرا فرستاده است، و به چه مقصدی فرستاده، و منظور من از این فرستادن چیست؟ آیا منظور او از این فرستادن آمدن و زدن و کوبیدن و گرفتن و فتح کردن و نمی دانم خلافت برقرار کردن و این است؟ خب بله اگر این است همین الان بسم الله، دیگر بهترین موقع برای رسیدن به مقصود بدون هیچ گونه هزینه‌ای و بدون هیچگونه مطلبی است.

یا اینکه نه مقصود و منظور مولای من که من نایب او هستم و باید کاری را انجام بدهم که نمایانگر آن مولا و عمل مولا و سیره مولا و روش آن بخواهد باشد، آن عبارت از این است که احیاء ارزش‌های والای انسانی و ربوبی و الهی و نشان دادن آن حقایق الهی نسبت به افرادی که خب اینها از این مطالب به دور هستند و این مسائل به ذهن و به گوش آنها نرسیده و تربیت و رشد و تکامل نفوس به سمت آن مبدأ اعلی و عبور از عوالم نفس و تعلقات و بیرون آمدن از افکار و اوهام و خیالات حیوانی و شیطانی.

این هدف و این مقصد است، بنابراین این که الان یک نفر بیاید در اینجا، هر کسی بخواهد باشد، به عنوان یک عیادت‌کننده و بعد بدون اطلاع او من بیایم و این کار را انجام بدهم، این عمل خود فی حد نفسه در مقابل و در تعارض با آن اهداف عالی و آن مقاصد والا می تواند قرار بگیرد، و من پاسخ به این را نمی توانم بدهم، یعنی وقتی که در نفس و در ضمیر خود مرور می کند این مطالب را همه اینها را مرور می کند، قضایای

کربلا را مرور می‌کند، شهادت سیدالشهدا را مرور می‌کند، همه این مطالب را مرور می‌کند و می‌آید و می‌رسد به اینجا که این را در یک کفه از ترازو قرار می‌دهد و در کفه دیگر این را قرار می‌دهد که بدون اطلاع و از روی

جهل و بدون آگاهی یک نفر را بدون اطلاع از بین ببرد و از سر راه بردارد و مانع را از سر راه بردارد وقتی او را در این کفه قرار می‌دهد می‌بیند که این کفه سنگینی می‌کند و نمی‌تواند این کار را انجام بدهد. این یک مسئله یکی از مسائلی است که در این قضیه اتفاق می‌افتد، اینجاست که ما به این نکته می‌رسیم که ما در قضیه عاشورا باید به یک مسئله بالاتر از این مصائبی که اتفاق افتاده توجه داشته باشیم، یعنی این مصائبی که اتفاق می‌افتد ما را یک حرکتی بدهد، یک تکانی بدهد به سوی آن اهداف و آن مقاصد و آن منویاتی که مورد نظر سیدالشهدا علیه‌السلام بوده و این حرکت بر اساس آن منویات شکل گرفته.

در قضیه حرّ ابن یزید خب کافی بود که وقتی که حضرت با آنها برخورد می‌کند و روبرو می‌شود کاری به آنها نداشته باشد، خب خود آنها خود به خود از بین می‌رفتند. یا اینکه فوqش با یک ساعت برخورد دیگر چیزی باقی نمی‌ماند، تشنه بودند، گرسنه بودند، از حال رفته بودند، نمی‌توانستند مقاومت کنند، ولی سیدالشهدا در آن موقع به اینها آب می‌دهد به همه می‌گوید مشک‌ها را در آن منزل قبل از آب پر کنید، بیشتر آب بردارید که ما لازم داریم، پس معلوم است حضرت می‌دانسته که در مقابلش این حر با افرادش می‌آیند، از همه این مطالب هم اطلاع دارد، وقتی می‌آیند به اینها آب می‌دهند این برای چیست؟ این برای این است که امام علیه‌السلام می‌خواهد این مسئله را به ما بفهماند که ما به دنبال تکلیف هستیم نه به دنبال این که چه نتیجه‌ای مترتب بر این می‌شود، نتیجه دست ما نیست، نتیجه دست خداست.

آنچه که ما به دنبال او هستیم آن عبارت است از احیا و زنده کردن آن صفات الهی و صفات ربوبی، الان این فرد تشنه است، و این نیازمند به کمک دارد، خداوند رازق است من هم باید در اینجا به او کمک کنم و او را از مرگ نجات بدهم و آن صفات ربوبی را در اینجا پیاده کنم، توجه می‌کنید؟ آن صفات را در وجود خودم در این زمینه و در این موقف پیاده کنم.

لذا همه اینها را سیراب می‌کند و سیراب کردن اینها باعث می‌شود که قضیه کربلا پیش بیاید، خب حضرت می‌توانستند اینها را آب ندهند و قضیه کربلا هم پیش نیاید، خیلی راحت، اگر ما بودیم چه می‌کردیم؟ همین کار را می‌کردیم، فوqش اینها را رها می‌کردیم، کاری نمی‌توانستند بکنند، حالا نه اینکه اینها را از بین ببریم، اینها را به حال خود رها می‌کردیم، دیگر آب به آنها نمی‌دادیم که اینها را دوباره احیا کنیم.

پس بنابراین سیدالشهدا در داستان کربلا به دنبال احیای آن ارزشهای انسانی و ملکوتی و نورانی و ربوبی بودند، که آن ارزشها در این زمینه به این شکل تجلی پیدا می‌کند، در رفتار آن حضرت در کردار آن حضرت، در صحبت‌های آن حضرت، به صور مختلف این نمود پیدا می‌کند و برای انسان جلوه پیدا می‌کند.

لذاست که بزرگان توصیه می‌کردند در قضیه عاشورا به آن حقایق و مطالبی که نهفته است به آنها توجه داشته باشید، به آنچه را که در این زمینه نهفته است، در هر کدام از این مسائل این مطلب را ما مشاهده

می‌کنیم در هر کدام از قضایای قبل، در آن مطالبی که در خود روز عاشورا اتفاق افتاد، در رفتن اصحاب و اهل بیت به

میدان. هر کسی که می‌آمد پیش سیدالشهدا علیه‌السلام حضرت اجازه نمی‌دادند تا اصرار می‌کرد، بالاخره، وقتی که حضرت علی اکبر می‌آیند اصلاً حضرت نمی‌گویند [نرو] می‌گویند برو هیچ نمی‌گویند حالا تو بهان، چرا در قضیه حضرت علی اکبر اینطور بوده؟ با اینکه شدت علاقه سیدالشهدا به حضرت علی اکبر خب مشخص است، و عباراتی که آن حضرت درباره حضرت علی اکبر دارد اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ عَلٰى هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ غُلَامٌ اَشْبَهَ النَّاسِ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا اِلٰى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا اِلٰى وَجْهِهِ، خدایا تو شاهد باش که جوانی به سوی اینها رفته که از همه افراد به پیغمبر تو از نظر خلق و خلق و منطق و اینها نزدیکتر بود و هر وقت ما میل دیدار پیغمبر پیدا می‌کردیم به این جوان نگاه می‌کردیم. خب مثل این حضرت علی اکبر در روی زمین چند تا پیدا می‌شدند که حالا یکی از آنها...؟ يك نفر بود و آن همان حضرت علی اکبر بود. ولی وقتی که می‌آید برای اذن میدان، حضرت فوراً می‌گویند بفرماید می‌خواهی بروی برو. چرا راجع به حضرت علی اکبر نگفتند حالا صبر کن يك ساعت دیگر، حالا دیر نمی‌شود...؟ این چه قضیه‌ای بوده؟ تا حالا ما به این مطلب فکر کرده ایم؟

این نکته‌ها هست که باید به آنها برسیم، که حتی راجع به حضرت ابوالفضل حضرت این کار را نکردند، حتی راجع به حضرت قاسم که او چه اصرارهایی کرد این کار را نکردند و همینطور بقیه از برادرانشان و همینطور حتی از افراد دیگر. وقتی که حر ابن یزید ریاحی می‌آید پیش آن حضرت و با آن حال و با آن کیفیت آن چنان حضرت با او برخورد می‌کنند که انگار نه انگار، این یادش می‌رود که چه کاری کرده و چه قضایایی و همه اینها زیر سر خودش بوده. اینطور برخورد می‌کنند، اگر ما بودیم چه می‌کردیم؟ می‌گوییم توبه کردی؟ غلط کردی توبه کردی، الان وقت توبه کردن است؟ این بساط را درست کردی حالا توبه هم می‌کنی؟ برو پی کارت و خب ما هم همین کار را می‌کنیم، درد ما همین است روشی که داریم ما الان انجام می‌دهیم خب ما همین هستیم، توبه کردی بیخود کردی توبه کردی! آوردی ما را به اینجا رساندی و این بساط را درست کردی و حالا آمدی می‌گویی توبه کردم؟!

ولی وقتی که حضرت با این حر برخورد می‌کنند اصلاً حر یادش می‌رود که یک همچین کاری کرده، یک همچین جریانی برایش اتفاق افتاده، اینطور برخورد می‌کنند، به به خوش آمدی و چه و فلان، این همان ظهور رحمت و اسعه پروردگار است که در نفس رسول خدا تجلی می‌کند و وقتی که حضرت برای فتح مکه می‌روند تمام آن افراد را، همه را می‌بخشند، این همان است، یعنی یکی است، و منزل ابوسفیان اول دشمن خود را مامن قرار می‌دهند برای افراد، هر کسی بیاید در این منزل جانش در امان است، مالش در امان است، این یعنی چه؟ یعنی رسول خدا اصلاً نگاه به فرد نمی‌کند، نگاه به صورت نمی‌کند، نگاه به ظاهر نمی‌کند، نگاه

به اینکه این چه کرد نمی کند، نگاه به اینکه این چه رفتاری داشت نمی کند، رسول خدا نگاه می کند به اینکه این یک بنده از بنده های خداست و الان هیچ کاری از او بر نمی آید و آن رحمت می آید و حتی همین ابوسفیان را هم در برمی گیرد و منزل او محل امن می شود و ملجأ برای افراد قرار می گیرد.

خب این انسان را تکان نمی‌دهد؟ واقعا اگر ما خداوند این توفیق را به ما عنایت کند که این مسئله را یک خرده درک بکنیم آیا این قضیه در حال و هوای ما تاثیر نمی‌گذارد و در رفتار ما در ارتباط با افراد تاثیر نمی‌گذارد؟ که چگونه با افراد برخورد کنیم، چگونه با اشخاص برخورد کنیم، چگونه با قضایا و مسائل برخورد کنیم؟ قطعاً تاثیر دارد. حالا بیاییم این قضیه را نقل بکنیم، به به رسول خدا چه اخلاق خوبی داشت و آمد و از آنها گذشت و منزل ابوسفیان را مامن قرار داد و خداحافظ تمام شد خب این یک جور، یکی هم اینکه برویم و نسبت به این قضیه فکر کنیم این مطالب را در خود پیاده کنیم.

این واقعه هم همینطور است، بزرگان نسبت به این قضیه اینطور برداشتی داشتند. این که بزرگان می‌فرمودند که انسان باید بیاید و واقعه عاشورا را فقط از منظر مصائب نگاه نکنند این جهت بود که بله اگر انسان بخواهد فقط از نقطه نظر مصیبتی که وارد شده نگاه بکند خب طبعاً تاثیر می‌گذارد، دل شکسته می‌شود، اشک جاری می‌شود، و خب برکات و نعماتی بر این مسأله مترتب می‌شود، در این قضیه خب شکی نیست، اما اگر این اشک توام با آن فهم بیشتر و ادراک بیشتر باشد انسان غیر از آن دری که در حال و هوای مجلس سیدالشهدا هست غیر از آن یک چیزهای دیگری را هم ادراک می‌کند، یک مسائل دیگری را هم ادراک می‌کند. لذا سیدالشهدا یک واقعیتی است برای همه افراد و همه نفوس، این نیست که انسان بخواهد در یک مرتبه باشد و بخواهد مرتبه دیگر را تخطئه کند، غلط است، تخطئه غلط است، ولی در واقعه سیدالشهدا انسان می‌تواند خودش را بالا بیاورد، از مراتب پایین به مراتب بالاتر برسد، این هدف و منظور بزرگان از این قضایا بوده، افرادی هم که می‌آمدند در زمان خود بزرگان و مرحوم آقا ما مشاهده می‌کردیم، آنهایی که می‌آمدند و با ایشان برخورد می‌کردند، اینها خب دارای افکار مختلف و دارای مراتب مختلفی بودند و منظورهای مختلفی داشتند. من یادم هست یک وقتی یک شخصی آمده بود، از بستگان هم بود، رفته بود پیش یک نفر که آمده بود خدمت مرحوم آقا وقتی می‌خواست از ایشان تعریف بکند می‌گفتند ایشان فردی است که فرش‌های بیرونی که بود با فرش‌های اندرونی یکی است، این که اینجا مثلاً تفاوت داشته باشد و مثلاً اهل زهد و فلان و اینها باشد، و ایشان یک همچین فردی است!

آن شخص در جواب او گفته بود ما وقتی خدمت ایشان رسیدیم اصلاً به فرشش نگاه نکردیم که ببینیم فرشش چه رنگی است. توجه می‌کنید؟ این نهایت تعریفی که کرده این است که ایشان فردی است که فرش بیرونی اش مثلاً با فرش اندرونی اش یکی است. خب این یکی، یکی هم می‌آید و وقتی که خدمت ایشان می‌رسد فقط به ایشان نگاه می‌کند. من می‌دیدم در آن موقع افرادی که می‌آمدند پیش ایشان خیلی‌ها مثلاً در سر غذا یا مثلاً میوه که ایشان می‌خواست انتخاب بکند نگاه می‌کردند ببینند ایشان چه میوه‌ای مثلاً سیب برمی‌دارد یا انگور برمی‌دارد می‌گفتند حتماً یک چیزی است که انگور برداشت یا سیب برداشته یا فلان غذا ...





آخر آدم می آید پیش ولی خدا نگاه به غذا خوردنش می کند؟ نگاه به این می کند که از این سبد میوه کدام نوع را برداشتند؟ آن کسی که می رود پیش یک ولی خدا فقط نگاه به دهان او می کند چه می گوید، همین، اصلا نباید نگاهش به پایین بیفتد، به بالا بیفتد، به این طرف، به آن طرف بیفتد. توجه می کنید؟ این سطح تفکر افراد است.

قضیه عاشورا هم همین است در قضیه عاشورا هم می شود فرض بکنید که با واقعه کربلا به عنوان مصیبت و اینها نگاه کرد و اشک ریخت و ثواب و اینها برد و همه اینها هم به جای خودش محفوظ، هم انسان می تواند به بالاتر از این مطالب فکر کند، به مسائل بالاتر، به قضایای بالاتر... سیدالشهدا رفت حضرت علی اصغر را برداشت که بیاید آب بدهد، خب حضرت نمی دانستند که این را شهید می کنند؟ آن که غلط است دیگر، باطل است، با علم به اینکه این را شهید می کنند حضرت علی اصغر را می آورد و بعد آن جریان اتفاق می افتد، خب این کار حضرت یعنی چه؟ این چه مسئله ای است؟ این نشان می دهد که امام علیه السلام در مقام اجرای اراده و مشیت پروردگار است، و دارد آن مشیت و آن اراده را در اینجا انجام می دهد و یکی از آنها داستان حضرت علی اصغر است، اگر بگوییم حضرت اطلاع نداشت خب آن که باطل است، آن که معنا ندارد، خب پس امام نیست، اگر اطلاع داشت حضرت چرا این کار را کرد؟ غیر از این چه می تواند باشد؟ این که عرض کردم یک پله بالاتر است خیلی پله های دیگر هست ها! این فقط یک پله بالاتر است، همین دید ظاهری و دید به عنوان مصیبت است.

خب محرم در پیش است و انشالله که همه رفقا و همه ما بتوانیم از برکات این ماه و این فیوضاتی که از ناحیه آن حضرت نازل می شود همه بتوانیم بهره مند بشویم. در مجالس سیدالشهدا باید ما با این نیت وارد شویم که در این مجلس خود سیدالشهدا حضور دارند نه اینکه برویم و یک مصیبتی گوش بدهیم و بعد بیاییم بیرون! به این عنوان که در این مجلس حضور دارند وارد بشویم با این هدف و با این نیت.

برقراری مجالس در همه وقت خوب است، شب، روز، و بهترین وقتش همان بین الطلوعین است. ولی سایر موارد هم خیلی خوب است و انسان در مجالسی شرکت بکند و جاهایی برود که خود احساس بکند که از مسائل دنیا و تعلقات و بیا و بروها و تبلیغات و اینها به دور است و بیشتر آن جنبه خلوص در آنجا حاکم هست.

انشالله که خداوند ما را از این فیوضات بهره مند کند و از این حقایقی که بزرگان به آن حقایق دسترسی پیدا کردند و اطلاع پیدا کردند ما را هم متمتع کند و بتوانیم با بهره بیشتری از فیوضات و از الطاف و عنایات مقام ولایت متمتع و بهره مند باشیم. انشالله.

اللهم صل علی محمد و آل محمد